

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان



خیراتِ مقام است
خیراتِ مقام است
در دیگِ سیاست
خیراتِ مقام است
دزدیده عصایش
خیراتِ مقام است
پژمرده شده گل
خیراتِ مقام است
نه نقدِ اثر دار
خیراتِ مقام است
مستانه به میدان
خیراتِ مقام است
در چور و چپاول
خیراتِ مقام است

ای کاسه به دستان ، بشتابید که شام است
از چمچه و کفگیرِ وفا پخشِ طعام است
بامرچ و نمک پخته شده ، آش ریاست
این ریب و ریا ، تا ابدالدهر ، دوام است
فرهنگ فراری شد و ، نیرنگ ز جایش
پوشیده قبایش که چنین فخر، به نام است
می نشنوی دیگر ز چمن ، نغمه بلبل
آمد زغن و مرغِ خوش الحان ز کام است
نه نثرِ ملیح مانده و نه شعرِ شکر دار
مطلب همه بیمعنی ناپخته و خام است
شمعیکه نشد انجمن آرای عزیزان
جانبازی و جان دادنِ پروانه تمام است
پیراهن و تنبان و چین ، ریشِ تطاول
یک کرزی و صد بوش و دوصد موش گدام است

پُنْدیده چو انگور
خیراتِ مقام است
بدکیش و دغلباز
خیراتِ مقام است
دیوانهٔ جنگی
خیراتِ مقام است
انعام بگیرند
خیراتِ مقام است
پُشتارهٔ شان کج
خیراتِ مقام است
بی زحمت و بی رنج
خیراتِ مقام است
خوب شد که نگفتی
خیراتِ مقام است
این مژدهٔ پُربار
خیراتِ مقام است
چون باشه و زاغند
خیراتِ مقام است
یا دزد کفن شد
خیراتِ مقام است
ترسی ز خدا کن
خیراتِ مقام است
با واژهٔ تدبیر
خیراتِ مقام است

قانغونک و جولای و خسک ، پشه و زنبور
خونِ جگرِ ماست که در ساغر و جام است
این سه پته بازانِ قمار بازِ چتل باز
هریک چو رئیس است و وزیر است و امام است
از چرسی و تریاکی و نصواری و بنگی
زاییده شد هفت ماهه و ، جنرالِ نظام است
کُشتند به حدّی که اگر نام بگیرند
تادالرو دینار ، به خورجینِ غلام است
ملا به رهٔ مسجد و ، حاجی به رهٔ حج
از بارِ گناهی که ز فحشای کلام است
ای سه تکه حاجی ، که شدی چار و ، شوی پنج
قاچاقِ تو تئن تئن ، نه به مثقال و گرام است
از خارنِ بی وال و ، هم از قاضی و ، مفتی
گر گفتی عجب آخرت و روزِ قیام است
بر جمعِ قوی دستِ فرومایهٔ بدکار
از شاعرِ آوارهٔ گستاخ ، پیام است
این فخرِ فروشانِ دغا ، خشکه دماغند
بی پلته چراغند ، که تا صید به دام است
هر تاجرِ ناموس ، که سوداگرِ تن شد
چون مرغِ چتلخوار ، به دامِ همه رام است
دلالِ اکاذیب ! کمی شرم و حیا کن
از خوانِ ادب ، نان و نمک ، بر تو حرام است
« نعمت » بدراند ز شما ، پردهٔ تذویر
هر چند به نوک و لبِ هر ناوه و بام است